

می شود مثلاً یک صفحه کسی برود پنج خط بنویسد، همه آدم‌ها یک جور خط‌شان باشد؟ همه آدم‌ها یک جور صدای‌شان باشد؟ توی عالم خارج و واقعیت این جوری نیست که همه خط‌هایشان یک جور باشد، همه صوت‌هایشان یک جور باشد، همه بیانات‌شان یک جور باشد. همین جور که ما در زندگی عادی می‌بینیم این نمی‌شود، این که همه این چیزها هم حکم‌هایشان مثل هم باشد، مثل آن معاصرین باشد کأن نمی‌شود.

«فإنه يقال» لا يقال چنین حرفی را. «فإنه يقال مضافاً الى عدم ذلك في نفسه» چه بعدی دارد همه نوع می‌شود توی آن. «إن من الممكن أن يكون صدق ما ورد في العمومات و الاطلاقات من العناوين دخيلاً في ترتب الحكم الوارد فيها» این یک خرده توضیح می‌خواهد اگر بخواهد حق مطلب اداء بشود جا بیفتد، ان شاء الله برای فردا. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۱۷

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقیة الله فی الارضين ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در جواب از مناقشه دوم بود که گفتیم برای مناقشه دوم دو تقریب وجود دارد. تقریب اول این بود که ما از روش و دیدن ائمه علیهم السلام به دست آوردیم که ائمه علیهم السلام بنای‌شان این نیست که موضوعات مستحدثه غریبه مستنکره عند العرف را موضوع بحث قرار بدهند و احکامش را بیان بکنند، این بنای‌شان بر این نیست فلذا می‌بینیم روایات خالی از بیان احکام این چنین موضوعاتی است در فقه. بله در مثل ملاحم و یک چیزهای خاص برای خواص از اصحاب‌شان آن چیزهای آن جوری را بیان فرمودند، اما در فقهی که امر رایج و عمومی است نه، آن جا بنای‌شان بر این نبوده.

از این بنا و ذوق مستکشف به دست می‌آوریم که پس آن بزرگواران در مقام بیان مطلقات هم در مقام بیان موضوعات مستحدثه مستغربه مستنکره عند العرف نیستند، و وقتی نبودند پس اولین مقدمه از مقدمات حکمت که شرط تحقق اطلاق است تحقق پیدا نخواهد کرد، نمی‌توانیم بگوییم آن جایی که فرموده «الماء طاهر» امام صادق

سلام الله عليه، مثلاً در مقام بیان حکم همه آب‌ها حتی آب‌هایی که اصلاً به ذهن کسی آن زمان نمی‌آمد و مستنکر و مستغرب بود مثل آبی که در آزمایشگاه اجزای آن را ترکیب می‌کنند و آب درست می‌کنند، آب آزمایشگاهی. یا آبی که مثلاً از کیلومترها از اعماق زمین مثلاً می‌آورند بیرون، توی ذهن کسی نمی‌آمد چنین چیزی ممکن باشد یا بشود، یا آبی که از کرات دیگر مثلاً بروند کرات دیگر، در کرات دیگر، این‌ها توی ذهن کسی چنین چیزهایی نمی‌آمد. پس امام صادق وقتی فرمود «الماء طاهر» نمی‌توانیم احراز کنیم که ایشان صلوات الله علیه در مقام بیان حکم همه اقسام ماء حتی این جور قسم‌ها هم بوده‌اند و چون تقیید نفرموده‌اند به این که این‌ها را خارج کنند معلوم می‌شود مرادشان بوده. نه، همان آب‌هایی که آن موقع‌ها مورد توجه بوده، در اذهان بوده همان‌ها را دارند حکمش را بیان می‌کنند. یا آن جایی که فرموده است که «امهات نسائکم» و امثال ذلک که حکم را روی ام بردند اصلاً می‌که به واسطه تلقیح پیدا شده باشد این یک امر مستغرب مستبعد مستنکری بوده. وقتی می‌فرمایند «امهات نسائکم» که حرام است بر شما، حتی این جور ام هم مورد نظر بوده؟ بنابراین این که تازه بگوییم ام شامل این‌ها هم لغتاً بشود. یک وقت می‌گوییم اصلاً لغتاً شامل نمی‌شود که هیچی، اصلاً بیرون از موضوع‌له است. اگر بگوییم لغتاً شامل می‌شود خوب خارج از موضوع‌له نیست اما آیا متکلم در مقام بیان این قسم از موضوع‌له هم بوده؟ نه. از روش‌شان می‌فهمیم در مقام بیان این قسم از موضوع‌له‌ها نیستند. این اشکال بود.

جوابی که داده شد این بود که آن چه که از دیدن ائمه ما می‌فهمیم این است که موضوعات مستغربه را تخصیص به ذکر کند، انگشت روی آن بگذارند، حکم آن را به خصوص بخواهد بیان بکنند، این نبوده. اما این که دیدن‌شان نبوده حتی در قالب عموم و اطلاق بدون ذکر خصوص افراد مستنکره، حالت در قالب عموم و اطلاق هم نمی‌خواستند احکام آن‌ها را بیان کنند. این از آن دیدن‌شان فهمیده نمی‌شود بلکه قرینه داریم که بگوییم در اطلاقات و عمومات، در مقام بیان آن‌ها هم بودند. چرا؟ برای این که می‌گوییم دین خالد است و فرض هم این است که برای دین خالد دارند احکام را بیان می‌کنند و راهی جزو همین بیاناتی که در قرآن و سنت فرمودند که ندارند که. پس بنابراین بیانات‌شان در کتاب و سنت ناظر است به تمام، بله خصوصاً ذکر فرمودند چون افراد آن زمان اولاً احتیاج نداشتند، ثانیاً مستغرب بوده می‌گفتند آقا چه می‌گوید و باعث تفرشان از دین می‌شده اما در قالب عمومات و اطلاقات گفتن هیچ منعی در آن نیست، هیچ وجهی در آن نیست که بگوییم نه. تا این جا تثبیت کردیم که در مقام بیان بود.

در مقابل یک لایقال می‌خواهد بگوید که حالا شما این جور کار را درست کردید ولی از آن طرف هم وقتی ما حساب می‌کنیم خب خیلی مستبعد به نظر می‌آید به حساب احتمالات که تمام این موضوعات مستحدثه مستنکره آن زمان که در ازمه بعد پیدا شده همه این‌ها احکام‌شان مساوی باشد و برابر باشد با همان موضوعاتی که در آن ازمه گفته شده. همه این‌ها، و اگر ما بتوانیم به اطلاقات و عمومات تمسک کنیم معنایش این است که همه این‌ها احکامش مثل آن‌ها است دیگه. ما بگوییم مثلاً امهات نسائکم مطلق است، این امهاتی هم که صناعی هم هستند مثلاً شامل است، بگوییم الماء طاهر که فرموده است همه آب‌ها ولو این آب‌های جدید را شامل می‌شود، این مصادیق نوپیدا را هم شامل می‌شود. اگر بگوییم معادن که فرموده مثلاً حکمش این است، این معادن جدید را هم شامل می‌شود و... همه این موارد را بخواهیم بگوییم، خب این مستبعد به نظر می‌آید که همه این‌ها حکمش یکی باشد، هم قدیمی‌ها هم حدیثی‌ها.

خب جواب اولی که می‌دهند جواب حقی است؛ این است که چه استبعادی دارد، چه استنکاری دارد که همه این‌ها حکمش یکی باشد؟ این فلا وجه لهذا الاستبعاد. حساب احتمالات همین طور به زبان آوردن که کار را درست نمی‌کند، چه حساب احتمالاتی است آخه که به حساب احتمالات نمی‌شود؟ بله حساب احتمالات در یک جاهایی هست که یعنی به حسب تجربه برای ما ثابت شده که فهمیدیم که همه آدم‌ها نمی‌شود کتابت خط‌شان یک جور باشد. همه آدم‌ها صوت‌شان معمولاً یک جور نیست، نادراً می‌شود که مثلاً دو نفر... یا قیافه‌های همه آدم‌ها مثل هم باشد، خیلی عجیب است این‌ها واقعاً. حتی این شیارهایی که در دست انسان هست، در انگشت انسان هست که می‌گویند این مطمئن‌ترین علامت است؛ انگشت‌نگاری. هیچ بشری تا امروز این شیارهایش مثل هم نیست فلذا قرآن فرموده «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوًّا بَنَانَهُ» (قیامت/۴) این یکی از اعجازات قرآن است که ما این‌ها را هم فراموش نکردیم، همین‌ها را دوباره خلق خواهیم کرد که هر آدمی با آدم دیگری تفاوت می‌کند. میلیاردها انسان آمدند و رفتند و خواهند آمد، همه این‌ها، این‌ها فرق می‌کند با همدیگر و ما «قادرین علیٰ أَنْ نَسُوًّا بَنَانَهُ» و هم چنین مال چشم که اخیراً می‌گویند این باز بالاتر از آن است که الان چشم‌نگاری می‌کنند توی فرودگاه‌ها، هیچ کسی چشم‌هایش مثل هم نیست یعنی یک خصوصیتی دارد که در آن نیست، در آن نیست در آن نیست در آن نیست. خب این جاها درست است اما این که همه آب‌های آن زمان و این زمان و همه کرات آب‌هایش یک حکم داشته باشد، همه آن‌هایی که اسم‌شان ام است به حسب لغت، فرض کنید همه حکم‌شان یکی باشد. هرچه اسمش معدن است حکمش

یکی باشد، این‌ها چه اشکالی دارد. هر چه فلز است حکمش یکی باشد، حالا یک فلزهایی آن موقع نبوده؛ آلومینیوم نبوده، ولی حکم برود روی فلز این چه اشکالی دارد؟ پس بنابراین اولاً این که حساب احتمالات نمی‌شود این حرف نادرستی است. ثانیاً...

س: دیروز توی یک طبقه اشکال لایقال فرمودید علم اجمالی داریم، توی کتاب نبود شما هم در خارج این فرمودید که علم اجمالی این است که بعضی از این‌ها....

ج: آره، چون با حساب احتمالات جور در نمی‌آید...

س: آخه علم نمی‌آید به حساب احتمالات.

ج: چرا علم است، حساب احتمالات علم است.

س: اگر علم دارد هر کدام را دست می‌زدیم واقعاً احتمالش ... ولی علم نیست.

ج: اگر حساب احتمالات تطبیق بشود اصلاً تواتر هم که علم می‌آورد براساس حساب احتمالات ریاضی است.

س: شما این جا می‌خواهید بفرمایید علم اجمالی این نیست چون حساب احتمالات این جور نگفته.

ج: بله، حساب احتمالات این جا پیاده نمی‌شود تا برای ما علم بیاورد، این جور شد دیگر، گفتیم که می‌دانیم همه نمی‌شود، پس حالا که همه نشد پس این اطلاعات در همه مطابق با واقع نیست، همه مراد در آن نشده، چون نمی‌شود همه یک جور باشد. این اشکال بود.

جواب دومی که داده می‌شود این بود که ببینید گاهی مصلحت در خود آن عنوانی است که در دلیل مطلق قرار گرفته، «افوا بالعقود» عقد را می‌فرماید باید وفا کنید، عقد یعنی پیمانی که بین دو نفر بسته می‌شود. خود این که دو نفر با هم قرار گذاشتند، پیمان بستند، این خودش اقتضاء می‌کند که باید پای آن ایستاد، نامردی است آدم پیمان ببندد بعد زیر آن بزند، اخلاقاً بد است، شارع هم واجب کرده که اگر پیمانی بستنی پای پیمان‌تان بایستید. خب حالا این عقد چه عقد بیع باشد، چه اجاره باشد، چه باشد که آن موقع بوده، چه یک پیمان‌هایی باشد که نوید است مثل عقد تأمین که ما هر ماه در برج به شما بیمه‌گذار می‌گویید من هر ماه این قدر به شما می‌دهم که شما متعهد بشوی که اگر بر من مشکلی پیش آمد شما مشکل من را رفع کنید، حالا کلاً رفع کند یا مقداری از آن را؛ طبق قراردادی که

می‌بندند. خسارتی وارد شد جبران بکنی، فوت شدم مثلاً به بازماندگانم حقوق بدهی، با آن شرایطی که می‌گوید. خب این یک چیزی است که آن زمان نبوده. ولی حالا در زمان‌های بعد بشر فکر کرده یک راه‌حلی است برای این که قسمتی از مشکلات بشر حل بشود. خب چه اشکالی دارد؟ چون تمام ملاک همین عنوان عقد و پیمان بستن و قرارداد بستن است خب فلذا است که هیچ اشکالی ندارد، هیچ استبعادی ندارد که این قرارداد هر جا بود به هر شکلی بود، چه به آن شکل‌هایی که قبلاً بوده، چه شکل‌هایی که بعد پیدا می‌کند. پس بنابراین چون این‌ها استبعادی ندارد و عقلاء هم می‌فهمند، می‌پسندند، قبول دارند این جور عناوین فرقی در آن نیست پس به این جور مطلقات تمسک کردن منعی نخواهد داشت. می‌فرمایند لایقال....

س:

ج: لا یقال دیگه. شما می‌خواهید یقال بفرمایید. لا یقال.

«لا یحتمل بحسب قاعدة حساب الاحتمالات أن جميع الموضوعات الحدیثة یکون حکمها علی وفق ما ورد فی العمومات و اطلاقا» احتمال داده نمی‌شود به حسب قاعده احتمالات این که همه موضوعات نوپیدا، همه این‌ها حکم‌شان بر وفق همان موضوعاتی باشد که وارد شده در عمومات و اطلاقا. پس چون همه‌اش نمی‌شود علم پیدا می‌کنیم که خیلی از این عمومات و اطلاقا به نحو علم اجمالی مراد نیستند افراد نوپیدا در آن، این علم برای ما پیدا می‌شود به نحو علم اجمالی، چون همه‌اش نمی‌شود مثل هم باشد. پس حالا کدام است؟ قهراً این اطلاقا و عمومات از کار می‌افتند چون می‌دانیم خیلی از این‌ها اطلاقا از آن‌ها مراد نیست که این افراد را هم شامل بشود. البته نمی‌توانیم دست بگذاریم بگوییم کدام، ولی چون می‌دانیم همه این افراد نوپیدا علی اختلافها یکی‌اش مال معدن است، یکی‌اش مال آب است، یکی‌اش مال ام است، یکی‌اش مال چیه، یکی‌اش مال چیه، همه این‌ها یکی‌اش مال سفر است، یکی‌اش مال چیزهای دیگر است، بگوییم همه این‌ها حکم‌شان این است. این را نمی‌توانیم بگوییم پس می‌فهمیم بعضی از این مطلق‌ها نسبت به افراد نوپیدا شامل نمی‌شود. پس علم اجمالی پیدا می‌کنیم که بعضی از این مطلق‌ها و عموم‌ها خلاف... یعنی اطلاق ندارد. وقتی اطمینان پیدا کردیم یا علم پیدا کردیم که اطلاق ندارد پس همه‌شان از کار می‌افتد چون مشخص نیست برای ما کدام است که اطلاق ندارد، به هیچ کدام نمی‌توانیم تمسک کنیم. این حرف را نزن، «فإنه یقال فی جوابکم» چی؟ «مضافاً الی عدم بُعد ذلک فی نفسه» علاوه بر این که بُعدی ندارد که همه این‌ها حکم‌شان مثل هم باشد، چه بُعدی دارد؟ علاوه بر این «إن من الممكن أن یکون صدق ما ورد فی

العمومات و الاطلاقات من العناوين دخیلاً فی ترتب الحكم» ممکن است که خود صدق و تطبیق عناوینی که وارد شده است در عمومات و اطلاقات این «من العناوین» بیان آن ماء را می‌کند دیگر، ما از اول دیگه آن «ما» را عناوین معنا کردیم. ممکن است این که صدق و تطبیق عناوینی که وارد شده است در عمومات و اطلاقات، خود این صدق این عناوین دخیل باشد و علت باشد در ترتب حکمی که وارد شده در آن اطلاقات و عمومات. اصلاً خود این عنوان دخیل است. چون وعده هست، چون عقد است، چون پیمان است، نه یک مصلحت دیگری، چون اصلاً پیمان است، عقد است، شما عقد بستنی، خود این عقد بودن که بر این هم صادق است، بر آن هم صادق است، بر آن هم صادق است، بر آن‌هایی که آن زمان بوده صادق است. چون دو تا آدم یا دو تا ملت یا دو تا دولت آمدند پیمانی را با هم برقرار کردند می‌فرمایند «اوفوا» یکی از مطلقات «افوا بالعقود» است یا عمومات، بنابراین بر این که جمع معنی به الف و لام عموم باشد می‌شود عمومات، اگر بگوییم جمع معنی به الف و لام هم از باب اطلاق است، نه عموم است، حکم می‌شود مطلقاً.

س: ...

ج: من مثل این که یک کمی گوش‌هایم سنگین است گاهی مطلب را درست نمی‌شنوم.

س: ... غالباً...

ج: نه وقتی ممکن شد، پس راه برای تمسک به اطلاقات درست می‌شود. چون یک قاعده‌ای ما داریم که هر چیزی که.... یک چیزی اثبات شد که مستحیل به اطلاق و دلیل نمی‌تواند تمسک کند، آیا لازم است که ما احراز عدم استحاله کنیم و امکان بکنیم تا بتوانیم به دلیل تمسک کنیم؟ یا همین که احتمالش را دادیم که ممکن است، استحاله برای ما ثابت نشد می‌توانیم به اطلاقات دلیل تمسک کنیم؟ در مباحث ظهورات و الفاظ گفته شده همین مقداری که امکان... یعنی استحاله برایت ثابت نشد و امکان احتمالش را دادی، همان که ابن سینا هم از او نقل شده، شیخ در رسائل هم فرموده «فذرہ فی بقعة الامکان» این دیگه تمسک به اطلاقات می‌توانیم بکنیم. حالا این جا هم همین جور است. همین که احتمال می‌دهیم خود این عناوین در نظر شارع علت آن حکمی باشد که کرده، نه امور آخر، همین کافی است که بگوییم با اطلاق تمسک نمی‌کنیم.

س:

ج: از موضوعیتش که دست برداشتیم. می‌گوییم عقد بما آنه عقد نه بما آنه مشیر الی شیء آخر، بله عقد بما هو عقد، معنای موضوعیتش یعنی همین.

«فیکون صدق عنوان العقد» خود صدق عنوان عقد، این فاء تفریع است یعنی حالا که این جوری شد که آن که دخیل است صدق عناوین است پس می‌باشد صدق عنوان عقد «أو العقد العقلایی» یا اگر شما گفتید «اوفوا بالعقود» انصراف به عقود عقلایی دارد، عقول من درآوردی که یک نفر خودش برای خودش یک عقدی بسازد نه، عقودی که عقلایی است. این اشاره است به آن مبنایی که آیا اوفوا بالعقود مطلق عقود را شامل می‌شود حتی عقودی که من در آوردی باشد یک نفر برای خودش، آن دو نفر یک عقدی را ساختند و می‌خواهند، یا نه، عقود عقلایی؟ حالا عقلایی که شد چه عقلای آن زمان، چه عقلای بعد، چه عقلای بعد. این اشاره به دو تا مبنا است. «فیکون صدق عنوان العقد أو العقد العقلایی علی عقد التأمین مثلاً» عقد تأمین اجتماعی، این دخیل است در ترتب حکمی که وجوب وفاء باشد. «و هو وجوب الوفاء فیرتفع بذلک استبعاد مطابقة حکم جمیع تلک الموضوعات» بنابراین با این بیانی که گفتیم و این امکانی که گفتیم که خود این عنوان دخیل است، نه مصالح و مفسد دیگری که شما بگویید بعید همه چیزها یک جور مصلحت داشته باشند، یا همه چیزها یک جور مفسده داشته باشند. نه، مصالح و مفسد ملاکش نیست، ملاک صدق همین عنوان‌هایی است که در دلیل اخذ شده، که نامش عقد هست. چون نامش عقد است، قرارداد است، پیمان است دارم می‌گوییم «ف به» به خاطر این است.

س: ...

ج: نه، چون این احتمال را می‌دهیم که این جور باشد پس اطلاق اشکال پیدا نمی‌کند، می‌تواند اشکال پیدا نکند، وقتی توانست اشکال پیدا نکند گفتیم دیگر تمسک به اطلاق می‌توانیم بکنیم. همان حرفی که در جمع بین حکم ظاهری و واقعی در رسائل و غیر رسائل گفته می‌شود. می‌گوید آقا همین که این شبهات ابن قبه قابل جواب هست و می‌شود جواب داد، امکان جواب دارد، چون امکان جواب دارد پس ادله‌ای که می‌گوید خبر الواحد حجة اشکالی ندارد به آن اخذ بکنیم چون امکان دارد، امکانش را حل کردیم حالا ولو ما نمی‌دانیم چه جوری است، ولی می‌گوییم اشکالی ندارد، استحاله ندارد، اشکالات ابن قبه مردود است، پس امکانش را که درست کردیم به اطلاقات تمسک می‌کنیم. این جا هم همین جور؛ می‌گوییم وقتی که این امکان داشت که خود این عناوین شاید دخیل باشد پیش

شارع پس اخذ به اطلاق دیگر اشکالی ندارد، دیگر حساب احتمالات قابل تطبیق نمی شود که شما جلوی ما را می خواهید بگیرید.

س: یک چیزی علاوه بر امکان می خواهیم بگوییم، اگر امکان نداشته باشد که اصلاً...

ج: آن را که گفتیم.

س: می خواهیم بگوییم این جواب به تنهایی کار را حل نمی کند.

ج: آن را که گفتیم. گفتیم مقدمات حکمت متوفر است، چون ظاهر حال این است که در مقام بیان است، تقیید هم نکرده، هم در مقام بیان است، تقیید هم که نکرده، انصرافی هم که نیست، قرینه برخلافی هم که نیست، پس اطلاق می گیرد. شما آمدی گفتم من یک قرینه می خواهم جلوی پای شما بیندازم نشود، گفتیم آن چیه؟ گفت حساب احتمالات است، حساب احتمالات دارد می گوییم آقا جلوی امکان را نمی گیرد. چون این جوابها را می دهیم پس یک قرینه عقلی... نتوانستند جلوی ما بیندازید، مثل شبهات ابن قبه می شود که جواب دادیم. الان جواب دادیم گفتیم آقا اولاً حساب احتمالات که یک استبعاد بی خودی است که شما می کنید. چه اشکالی دارد همه موضوعات حکمش واحد باشد؟ یک مصلحت واحد در همه اینها باشد، یعنی هر سنخی یک مصلحت واحد در تمام افرادش مثل هم باشد. اشکالی ندارد. دو؛ علاوه بر این می گوییم ممکن است در نظر شارع همین عناوین مأخوذه در ادله و در اطلاعات و عمومات همین دخیل در حکم بشود، همین. چون همین دخیل حکم بشود، این عنوان که الان هم صادق است فرض دارید می کنید، فرض صدق آن را که داریم می کنیم، همین هم دخیل است. خب حکمش هم حالا هست، همین که این احتمال آمد پس جلوی قرینه ای که شما می خواستید جلوی پای ما بیندازید از بین رفت.

«فیرتفع بذلک استبعاد مطابقة حکم جمیع تلک الموضوعات» دیگر استبعاد ندارد چون همه شان عقد هستند یا همه شان صلح هستند، یا همه شان بیع هستند، یا همه شان معدن هستند. گفته فی المعدن خمس، همین معدن بودن باعث شده که ... این هم معدن است. فرموده مثلاً «السفر یوجب القصر» خب این هم سفر است، سفر با هواپیما هم سفر است، و هکذا و هکذا.

«نعم بالنسبة الى بعض الموضوعات التي لا تندرج تحت العناوین الواردة فی الخطابات الشرعية مثل مبدأ وقت فريضة الصبح و الصوم فی ما لا یكون فيه فجرٌ من الامکنة یمکن أن یقال بأن الشارع لم یکن بصدد بیان حکمها لو لأجل أنّها

أمرٌ غير مأنوسة للسامعين آن ذك و لم يكن مورداً لإبتلاء» بله یک جا را قبول داریم که تمسک به آن اطلاقات و این‌ها نمی‌توانیم بکنیم چون این جواب‌هایی که دادیم آن جا نمی‌آید. آن کجاست؟ آن جایی است که آن موضوع نوپیدا به این معنا، نو مورد ابتلاء واقع شده؛ ولو نوپیدا خودش نیست ولی نو مورد ابتلاء واقع شده است مثل جاهایی که فجر ندارند، خب این‌ها داخل ادله نمی‌شود چون در صلوات فجر فرموده وقتی فجر شد نماز بخوان، این جا فجر ندارد که بگوییم عنوان شامل آن می‌شود. این جور جاها ممکن است بپذیریم که بله حکمش را از اطلاقات و عموماً نمی‌توانیم بفهمیم، فقیه نمی‌تواند به اطلاقات و عموماً این جا حکمش را در بیاورد، حالا باید فقیه چه کار بکند؟ خب راه‌های دیگری را باید برود. از اطلاقات و عموماً نمی‌تواند چیزی به دست بیاورد.

می‌فرماید: نعم بالنسبة به بعض موضوعاتی که مندرج نمی‌شود آن‌ها تحت عناوین وارده در خطابات شرعیه مثل مبدأ وقت فریضه صبح و مبدأ صوم و امساک. این که در مواردی و امکانه‌ای که لایکون فیه فجرٌ من الامکنه، فجر آن جاها ندارند به خاطر این که نور خورشید بالمره از بین نمی‌رود، با غروب خورشید ضیاء باقی می‌ماند و چون فاصله کم است دو مرتبه که بخواهد صبح بشود فجری پیدا نمی‌شود در مردم، فجری تحقق پیدا نمی‌کند اصلاً.

س: ... تحت عموماً دیگری می‌رود..

ج: بله، مبدأ را از ادله‌ای که مبدأ را در این امکانه روشن کرده روشن نمی‌شود، چون در این امکانه گفته فجر.

س: ... حکم نیست دیگر.

ج: اما، حالا آن جا باید بگوییم نماز از کی بخوان؟ باید از راه‌های دیگر بگوییم. مثلاً فقهاء بعضی‌ها ایشان فرمودند اقرب امکانه را به خودش ببیند از کی شروع می‌شود به آن جا حساب بکند. بعضی‌ها فرمودند نه باید مهاجرت بکند. آن دیگر چیز دیگری است. «الصلاة لا تسقط بحال» پس بنابراین باید حساب بکند که اگر... یا بعضی‌ها مثلاً این جوری می‌گویند؛ حساب بکند که اگر این جا یک جای متعارفی بود که اقرب جاهایی که با این جا متعارف است کی وقت صبح می‌شد؟ مثلاً ساعت چند صبح می‌شد، اگر مثل مثلاً جاهایی بود، اقرب جاهای به این جا، یا کی باید آن جا شروع به روزه‌گیری و امساک کنند؟ این‌ها هم همین جور بکنند. دیگر حالا در فقه در آن انواع باید ببینیم که دلیلی فقیه دلیل قانع کننده‌ای می‌تواند بیاورد برای این چیزها یا نه، این دیگر وابسته به استنباط فقیه و اقامه حجت بر آن فتوایی است که بین خودش و خدای متعال دارد می‌دهد که اگر اقامه حجت برای او شد که باید مقایسه با

اقرّب موارد بکند بگوید آن‌ها مثلاً ساعت پنج شروع می‌شود، این جا هم درست است ما فجر نداریم ولی باید از پنج شروع کنیم این جوری بگوید. یا نه، مثل آقای میلانی و بعضی بزرگان دیگر می‌گویند این‌ها باید مهاجرت بکنند. بروند به جای دیگری که بتوانند تکالیف را انجام بدهند. آن دیگر... پس این جور موارد خلاصه‌اش این است دیگر. این جور موارد چون مندرج تحت آن دلیل نمی‌شود اما در عقد تأمین خب عقد تأمین عقد است، به او گفته اوفوا بالعقود. یا بیع زمانی خب بیع است، مشمول احل الله البیع مثلاً می‌شود اگر ما بگوییم احل الله بیع در مقام بیان است. که محل کلام است که احل الله البیع توی قرآن در مقام بیان باشد. این احل الله البیع که در قرآن هست این معلوم نیست در مقام بیان باشد. ولی اگر گفتیم در مقام بیان است خیلی خب این بیع زمانی هم می‌شود... آقا این هتل یا این طبقه هتل در فروردین فروخته می‌شود به آقای زید، همیشه فروردین مال آقای زید است. اردیبهشت مال آقای عمرو است، خرداد مال آقای بکر است، این یک بیعی است که در دنیا الان دارد رایج می‌شود. بیع زمان است یعنی این متاع در این زمان مال شما، نه اجاره، نه مثل فروختن است. در این زمان اصلاً این خانه مال شماست، قهراً منافعش هم به دنبال این که مالک عین می‌شوید منافعش هم می‌شود مال شما. اما فقط توی یک برج، یا شش ماه، هرچه زمان را قرار دادند. این هم شامل احل الله البیع آیا می‌شود؟ چه اشکالی دارد این هم شامل احل الله البیع می‌شود. چون عنوان صادق است، بیع است.

س: حاج آقا شریعت خالده چه جوری با این جمع می‌شود؟

ج: منافاتی با شریعت... اتفاقاً با شریعت خالده می‌سازد.

س: نه، این صلات فجر و این‌ها که آمدند به خاطر این که فجر ندارند...

ج: خالد است، خب با ادله دیگر حکمش را بیان کرده که چه کار کن. حالا شاید همان را از امام صادق هم می‌پرسیدیم می‌فرمودند هاجروا. شاید حکمش همین باشد.

س: ایشان می‌خواهد...

ج: بله دیگه، یا از امام صادق هم می‌پرسیدیم شاید می‌فرمود مهاجرت کنند، یا نه می‌فرمود اقرّب موارد را حساب بکنید مثل آن‌ها.

س: نگفتند که.

ج: خب نفمودند که فقهاء دارند استنباط می کنند می گویند دیگه.

س: ... اصل همان تردید ما همین بود دیگه، همین حرف را آن جا هم می توانستیم بزنیم که آیا این در مقام بیان هست، نسبت به عمومات آن جا هم می گفتیم در مقام بیان نیست با ادله دیگری می فهمیدیم.

ج: بابا وقتی که هست ما از واقعیت نمی توانیم بگذریم. آن بیانات می گفت اینها مطلق است، حالا که مطلق است باید به آن تمسک کنی نمی توانی بروی سراغ اصول عملیه، نمی توانی بروی سراغ جاهای دیگر که در مرتبه های بعد است. فرض این است که اطلاق درست می شود.

س: شما در مقام بیان بودن را با شریعت خالده ثابت کردید، غیر از این است مگر؟

ج: بله، چون احکام واقعی را دارند برای همه می گویند، خب ظاهر حال است دیگه، ظاهر حال امام صادق که دارد می فرماید حکم این شیء این است، این است که برای همه دارند می گویند، احکام شریعت را برای همه دارند بیان می کنند. قرآن که می فرماید «و من شهد الشهر فليصمه» یعنی من شهد الشهر مما در مدینه هستند، در زمان پیغمبر هستند؟ این است؟ «کتب عليكم الصيام» کتب عليكم یعنی علی شمایی که الان دارید قرآن را می شنوید و مشافه هستید؟ خب معلوم است اینها مثل کتاب؟؟/ است.

س: مقدمات حکمت ایشان را گفت به وسیله شریعت خالده تازه احراز می کنیم، طرف مقابل می گوید...

ج: احراز قطعی نمی کنیم، ظهور حال است، ظهور حال حجت است، ظاهر حالش این است که دارد حرفی می زند برای همگان و در مقام بیان است.

س: چرا؟ چون شریعت...

ج: اصلاً ما اطلاقات.. همه اطلاقات از ظهور حال متکلم است. اطلاقات ظهور حال متکلم است که در مقام بیان است. این را تازه ما می گوئیم، حرف آقای آخوند که بالاتر از این حرفها است. آقای آخوند می فرماید هر جا شک کردی متکلم در مقام بیان هست یا نیست، اصل این است که در مقام بیان است. اصل عقلایی است. اگر روی مسلک آخوند حرف بزنیم که حل شبهه خیلی آسان تر است. آخوند می گوید هر جا شک کردی گوینده در مقام بیان هست یا نه، اصل این است که در مقام بیان است، خلافتش باید ثابت شود که در مقام بیان نیست. خب طبق مسلک ایشان

بله، که این مسلک مسلک خیلی از اصولیون است. عده‌ای که منهم مرحوم امام قدس سره می‌گویند چنین اصل عقلایی نداریم. اصل آن که ما داریم این است که ظهور حال اگر پیدا کرد که در مقام بیان است. این ظهور حال حجت عقلایی است و ما که می‌گوییم در مقام بیان است به خاطر ظهور حالش است. نه به خاطر این که شک داریم و اصل این است که هر وقت شک کردی بگو ان شاء الله در مقام بیان است.

س: استاد ببخشید ظهور حال در شریعت خالده مگر استفاده می‌کند؟

ج: چرا.

س: ...

ج: بابا شریعت خالده می‌گوید این ...

س:

ج: من نمی‌دانم چه کار کنم واقعاً؟ این شریعت خالده دارد می‌گوید آن جایی که احکام واقعی را دارد بیان می‌کند پس برای همه دارد بیان می‌کند، آن جایی که می‌گوید اگر شک کردی در احکام واقعی من، استصحاب بکن، برائت جاری بکن، این را هم برای همه دارد می‌گوید. خب الان مطلقاتی که ظاهر حال... ظاهر مطلقات این است که دارد حکم واقعی را بیان می‌کند، و آن در مقام بیان است پس من باید اخذ بکنم به این حکم واقعی برای همه، آن جا حق ندارم به برائت بروم مراجعه کنم، چرا؟ برای این که آن کلامی که دارد حکم واقعی را به آن کلام بیان می‌کند ظاهر حالش این است که برای همه دارد بیان می‌کند، وقتی ظاهر حالش این شد که برای همه دارد بیان می‌کند پس الان آقایانی که الان بعد از هزار سال آمدند می‌گویند بله این دلیلی که دارد می‌گوید «من شهد الشهر فلیصمه» دلیلی که می‌گوید «کتب علیکم الصیام»، دلیلی که می‌گوید «إذا ضربتم فی الارض فاقصروا من صلاتکم مثلاً»، «لا جناح علیکم أن تقصروا» فلان، این‌ها مال همه است، مال ما هم هست که حکم واقعی را دارد بیان می‌کند. پس نمی‌تواند برود به برائت مراجعه کند.

خب می‌فرماید که: «نعم» در این جور موضوعات «یمکن أن یقال بأنّ الشارع لم یکن یصدد بیان حکمها» این جور موضوعات را می‌توانیم بگوییم شارع... که مندرج تحت عنوان نمی‌شود، می‌توانیم بگوییم شارع در صدد بیان حکم این‌ها نبوده. «و لو لأجل أنّها أمورٌ غیر مأنوسة للسامعین آن ذاک» چون اموری بوده که مأنوس برای سامعین در آن

موقع نبوده، در صدد بیان آن نبوده، چون تحت اطلاقات که نمی توانسته بیاورد و با اطلاقات بگوید چون فجری ندارد، بخواهد بگوید آن جاهایی که این جور است پس باید خصوصی دست بگذارد روی آن، آن را هم که گفتیم موضوع مستنکر است، غریب است. پس به خاطر این جهت حکم آن را نگفته. چون از یک طرف اگر می خواست به عمومات و اطلاقات بگوید آن ندارد، صدق موضوع نمی کند اصلاً. اگر می خواست حکمش را به خصوص بگوید، مستغرب عند السامعین بود، فلذا لم يتعرض لحکمه، چون میدان برای او بسته بود. از این جهت لم يتعرض، نگویید این با دین خالد نمی سازد. درست است دینش خالص است ولی بن بست برای بیان آن دارد. چون نمی تواند داخل عمومات بکند، چون فجر ندارد. از آن طرف بخواهد به خصوصه نامش را ببرد و بگوید، مستنکر پیش آن ها است. پس بنابراین آن ها را به خاطر این جهت بیان نکرده. واگذار کرده به این که طبق تکالیف و ادله دیگر هر جور استنباط کردند عمل بکنند.

س: یمکن أن یقال لازم نیست دیگر بگویم، قطعاً این جور است، چرا می گوید یمکن أن یقال؟

ج: شما که می دانید امکان با وجوب هم سازگار است، امکان عام، یکی از مصادیق آن وجوب است. یمکن أن یقال، شما حالا ممکن است یک راه دیگری پیدا کنید، می شود این جوری گفت.

«یمکن أن یقال بأنّ الشارع لم یکن بصدد بیان حکمها» حکم این موضوعات «ولو لأجل أنّها أمورٌ غیر مأنوسه» در صدد آن نبوده چون این ها امور غیر مأنوس هستند، خودش را بخواهد نام ببرد که غیر مأنوس است، از آن طرف توی اطلاقات و عمومات هم گفتیم صدق نمی کند، نمی تواند مندرج بشود.

«و لم تکن مورداً لإبتلائهم الا أنّ ذلك علی تقدیر تمامیته» الا این که عدم این که شارع در مقام بیان این ها نیست و این ها مندرج در تحت عناوین نمی شوند، بر فرض این که این تمام باشد «لا یضر بما هو موضع البحث من الموضوعات الأخری» این ضرر نمی زند به آن چیزی که مورد بحث است از موضوعات دیگری که تدرج فی العناوین الواردة فی المطلقات و لهذا» چون مانع آن ها نمی شود «نبحث عن شمول المطلقات و عدم الشمول» جای بحث آن باقی می ماند که بحث از شمول و عدم شمول بکنیم که حالا داریم بحث می کنیم. پس این تقریب اول و جواب از تقریب اول. اما تقریب ثانی ان شاء الله برای فردا.